

## انتقاد

### از قانون وحدت رویه قضائی و رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور

تبعیت از آراء هیئت عمومی دیوانعالی کشور برحسب قانون در دو مورد لازم میباشد که یکی خاص و دیگری را عام باید تعبیر نمود باینمعنی در موردیکه هیئت عمومی دیوان کشور باستناد ماده ۵۷۶ آئین دادرسی مدنی حکمی را نقض کند محکمه مرجوع الیه در آن مورد بخصوص مکلف به تبعیت از رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور است. (ولی نسبت بدعاوی مشابه همان محکمه و یا سایر محاکم الزامی در تبعیت از رأی هیئت مزبور نخواهند داشت و فقط رأی هیئت عمومی دیوان کشور برحسب ماده مذکور که ذیلاً نقل میشود در همان مورد بخصوص لازم الاتباع است.

(ماده ۵۷۶ آئین دادرسی مدنی - هر گاه حکم یا قرار در دیوانعالی کشور نقض شود و حکم یا قرارداد گاهی که رسیدگی بدعوی پس از آن ارجاع شده مستند بعلل و اسبابی که حکم یا قرار منقوض مبنی بر آن بوده است باشد و یکی از طرفین نقض آنرا بخواهد رسیدگی باین درخواست باید در هیئت عمومی دیوان کشور بعمل آید و اگر آن حکم یا قرار مستنداً بهمان سبب یا اسبابی که موجب نقض حکم یا قرار اولی شده بود نقض شود دادگاهی که رسیدگی بدعوی بآن ارجاع شده مکلف است از نظر دیوان کشور تبعیت نماید.

هرچند رأی هیئت عمومی دیوان کشور را در مورد ماده مذکور میتوان بعنوان تفسیر قضائی مانند فتاوی و عقاید سایر حقوق دانها از نظر استدلال موجه و صحیح قابل احترام دانسته و قضات محاکم آنرا در موارد مشابه مطمح نظر قرار دهند.

ولی هیچیک از قضات قانوناً در دعاوی مشابه الزامی در تبعیت از آن رأی نخواهند داشت زیرا اصولاً مناط در قضاء و فصل خصومت تصریحات قانونی و درغیر مصرحات قانونی فتوی و اجتهاد قاضی است نه تقلید از رأی مافوق.

آن قسمت از آراء هیئت عمومی دیوان کشور که در تمام موارد مشابه عمومیت داشته و لازم الاتباع بوده و بالاخره در حکم قانون دانسته شده عبارت است از قانون وحدت رویه قضائی مصوب کمیسیون قوانین دادگتری مورخ ۷ تیرماه ۱۳۲۸ و علت وضع این قانون هم در خود قانون اشعار گردیده و دیگر لزومی برای ذکر علت وضع آن نیست و قانون مزبور اینست :

## انتقاد از قانون وحدت رویه قضائی

چنانچه در شعب دیوانعالی کشور نسبت بموارد مشابه رویه‌های مختلف ایجاد شده باشد هیئت عمومی دیوان کشور که در این مورد لااقل با حضور سه ربع از رؤساء و مستشاران دیوان مزبور تشکیل مییابد موضوع مختلف فیه را بررسی کرده و نسبت بان اتخاذ نظر مینمایند در اینصورت نظراً کثرت هیئت مزبور برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است و جز بموجب نظر هیئت عمومی یا قانون قابل تغییر نخواهد بود.

**گرچه این قانون تفقه و اجتهاد را در قضات تحصیل کرده و روشن فکر تضعیف و بیشتر حس تقلید را در آنها تقویت خواهد نمود زیرا بر حسب این قانون ممکن است با رأی چهارده نفر از قضات دیوان کشور نسبت بموضوع مختلف فیه در تفسیر و شرح قوانین اتخاذ نظر شود و تمام قضات محاکم کشور و تمام مستشاران و رؤساء شعب دیوانعالی کشور برخلاف نظر و اجتهاد خود از رأی چهارده نفر مستشار دیوان تمیز در تفسیر و شرح قوانین تبعیت نمایند.**

### اینست معنی تقلید که در عرف قضاء حرام و ممنوع شده است

اینکه گفته شد چهارده نفر از مستشاران دیوان کشور ممکن است در موضوع مختلف فیه اتخاذ نظر نموده و نظر آنها حاکم بر تمام آراء و نظرات قضات کشور باشد بدین تقریب است.

فعلاً دیوان عالی کشور دارای نه شعبه و هر شعبه مرکب از چهار نفر عضو خواهد بود که مجموعاً دارای سی و شش عضو است و سه ربع آن که لااقل موجب تشکیل هیئت عمومی خواهد شد عبارت از بیست و هفت نفر و اکثریت حاصل از آن چهارده نفر خواهد بود.

علاوه بر این قانون مزبور برخلاف صریح اصل بیست و هفتم قانون است زیرا مطابق اصل مزبور شرح و تفسیر قوانین از وظائف مختصه مجلس شورای ملی میباشد و دیوان کشور حق شرح و تفسیر قوانین را بطوریکه برای عموم محاکم لازم الاتباع و دارای اثرات قانونی باشد نخواهد داشت.

و بالاخره قانون وحدت رویه قضائی رأی لااقل چهارده نفر از مستشاران دیوان کشور را که وزیر دادگستری بی تأثیر در مقدرات و مقررات استخداسی آنها نیست بر عقیده تمام قضات کشور تحمیل نموده است.

و قانون جلوگیری از تصرف عدوانی هم مانند قانون وحدت رویه قضائی برخلاف اصل هشتاد و یکم قانون اساسی وضع و تصویب شده است زیرا بر حسب اصل مزبور مرجع رسمی تظلمات عمومی محاکم عدلیه میباشد و در قانون جلوگیری از تصرف عدوانی حاکم و نایب الحکومه مأمورین وزارت کشور و ژاندارسری هم مرجع تظلمات عمومی راجع بدعوای تصرف عدوانی تعیین گردیده و بدیهی است مرجعیت اشخاص مزبور در دعوای مربوط بتصرف عدوانی برخلاف اصل مذکور است.

## انتقاد از قانون وحدت رویه قضایی

گفته میشود که قوانین عادی اگر برخلاف قانون اساسی وضع و تصویب شود در ایران مرجعی برای آن نیست که آن قوانین عادی معارض باقانون اساسی را کان لم یکن دانسته و عدم اجراء آنها اعلام نماید ولی در کشورهای فرنگی این حق بدیوانعالی کشور و یا شورای دولتی تفویض شده که قوانین عادی را باقانون اساسی تطبیق نماید و در صورت تعارض از اجراء قوانین عادی معارض با قانون اساسی جلوگیری بعمل آید.

ولی بعقیده من این نظریه صحیح نیست و محاکم ایران و بالاخص دیوانعالی کشور هم میتواند چنانچه قوانین عادی را مخالف صریح قانون اساسی تشخیص دهد از اجراء مدلول آن قوانین معارض باقانون اساسی خود داری کند زیرا در صورتی قانونی با قانون عادی دیگر معارض و مناقض باشد البته محاکم قانون مؤخر در وضع را ضمناً نسخ قانون مقدم دانسته و از اجراء مدلول قانون مقدم خودداری خواهند نمود.

بدیهی است در صورتی که قانون عادی معارض باقانون اساسی باشد چون قانون اساسی را نمیتوان صریحاً و یا ضمناً الغاء نمود - لذا در مورد تعارض باید اصول قانون اساسی رعایت شود و غیر از این هم چاره نیست و بالاخره همانطور که محاکم در صورت تعارض بین قوانین عادی حق خواهند داشت یکی را اجراء و از اجراء دیگری خودداری کنند در مورد تعارض بین قوانین عادی و قانون اساسی بطریق اولی بایستی از اجراء قانون عادی معارض باقانون اساسی خودداری نمایند این بود انتقاد نسبت باصل قانون.

و اما رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور که دادخواست فرجامی را نسبت باحکام مربوط بتصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی آن دادسرا بوده غیر قابل قبول تشخیص داده ذیلاً نقل میشود بنظر نگارنده صحیح نیست.

### ( رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور )

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور بر ریاست رئیس کل با حضور آقایان مستشاران شعب و حضور جناب آقای دادستان کل تشکیل گزارش موضوع که مبنی بر صدور احکام مغایر از شعب دیوانعالی کشور در مورد تصرف عدوانی بوده قرائت هیئت عمومی با توجه بموضوع و توجه بمفاد احکام و کسب نظر جناب آقای دادستان کل مشاوره نموده چنین رأی میدهند : چون در ماده قانون جلوگیری از تصرف عدوانی که ملاک قابل پژوهشی بودن حکم دادستان در مورد تصرف عدوانی است ذکری از قابل فرجام بودن حکم دادگاه نشده و عمومات قانونی راجع بقابل فرجام بودن احکام شامل مورد نیست و از روح قانون مذکور مستفاد میشود که نظر قانون گذار در مورد جلوگیری از تصرف عدوانی بر تسریع و تسهیل است لذا قبول دادخواست فرجامی نسبت باحکام مربوط بتصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی دادسرا بوده برخلاف مفاد قانون نامبرده است

در این رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور در موضوع مختلف فیه باستناد سه موضوع که ما هر یک را بطور تفکیک ذکر خواهیم کرد اتخاذ نظر نموده اند.

الف - در ماده ه قانون جلوگیری از تصرف عدوانی ذکری از قابل فرجام بودن

## انتفاء از قانون وحدت زوری قضائی

- احکام مربوط بتصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی آن دادسرا بوده نشده است .  
ب - عموماً قانونی راجع بقابل فرجام بودن احکام شامل مورد نیست .  
ج - نظر قانون گذار در مورد جلوگیری از تصرف عدوانی مبتنی بر تسریع بوده است .

در صورتیکه هیچیک از دلایل ذکر شده در رأی مرقوم موجه نیست و علاوه بر آن برخلاف صریح آئین دادرسی مدنی است زیرا اولاً در آئین دادرسی مدنی نسبت به هیچیک از موضوعات دعاوی که قابل فرجام تشخیص شده تصریح بقابل فرجام بودن احکام مربوط بآن دعاوی نشده است و اگر در یک قانون خاصی نسبت بموضوع خاصی تعبیر بقابل پژوهش و فرجام بودن آن موضوع شده باشد این قضیه ناشی از تفنن قانونگذار و تأکید در بیان مقصود بوده و فقط در مورد اسقاط حق پژوهشی و فرجام قضیه محتاج بتصریح است و بنا بر این عدم ذکر از قابل فرجام بودن احکام مربوط بتصرف عدوانی در ماده ۵ آن قانون موجب سقوط حق فرجام متضرر از حکم نخواهد بود .

ثانیاً - عموماً قانونی راجع بقابل فرجام بودن احکام کاملاً شامل مورد است زیرا از لحاظ عموماً راجع به حفظ حق اسقاط حق محتاج به مخصص است و در این مورد اگر حق فرجام متضرر از حکم را ساقط بدانیم باید مخصصی برای آن ذکر کنیم و چنین تخصیصی از لحاظ حفظ حق بنظر نمیرسد و از لحاظ عموماً مبرحه در قانون این مورد نیز مشمول عموماً قانونی است .

زیرا در فقره ۴ از ماده ۵۲۱ آئین دادرسی مدنی در فصل فرجام از احکام تصریح شده است احکامی که دادگاههای شهرستان در رسیدگی پژوهشی میدهند قابل رسیدگی فرجامی است و تاریخ وضع آئین دادرسی مدنی هم مؤخر از تاریخ وضع قانون جلوگیری از تصرف عدوانی میباشد و کلمه احکام در ماده مرقوم نیز شامل احکامی است که نسبت بدعاوی تصرف عدوانی که حکم آن از طرف دادستان صادر و قابل پژوهش شناخته شده خواهد بود و باین تصریح قانونی چطور میتوان گفت که عموماً قانونی شامل مورد نیست .

ثالثاً - با فرض اینکه نظر قانون گذار در مورد جلوگیری از تصرف عدوانی تسریع بوده این تسریع مربوط به رسیدگی است نه اسقاط حق چون تسریع در رسیدگی منافاتی ندارد با حفظ حق زیرا قانون تسریع محاکمات که اسم و عنوان آن تسریع محاکمات میباشد حق پژوهش و فرجام را از اصحاب دعوی اسقاط نکرده است حال با فرض اینکه از قانون جلوگیری از تصرف عدوانی استنباط تسریع شود این استنباط ملازمه با اسقاط حق نخواهد داشت .

صرف نظر از جهاتی که فوقاً ذکر شد اساساً دعاوی مربوط بتصرف عدوانی علاوه بر تضرر از موضوع دعوی از لحاظ تصرف و یا عدم تصرف در مورد دعوی مالا برای طرفین تأثیرات خاصی خواهد داشت که در سایر دعاوی آن تأثیر ملحوظ نشده است زیرا

## انتقاد از قانون وحدت رویه قضائی

قانون مدنی تصرف را دلیل قطعی مالکیت دانسته و حکم راجع بچنین دعوائی را صحیح نیست غیر قابل فرجام بدانیم آنهم برخلاف صریح قانون

علاوه بر این چطور میتوان وجدان قضائی خود را اقتناع کنیم مثلاً در دعوای تصرف عدوانی نسبت بده پانزده متر زمین کم قیمت چنانچه در دادگاه بخش طرح شود حکم پژوهشی آن قابل فرجام بوده ولی در دعوای تصرف عدوانی نسبت بچندین میلیون متر زمین سنگین قیمت حکم پژوهشی آن که مرجع رسیدگی بدوی آن دادسرا بوده قابل فرجام نباشد.

چون قانون وحدت رویه قضائی رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور را در موارد مختلف فیه قابل نسخ و الغاء دانسته و این حق را به هیئت عمومی دیوان عالی کشور و مجلس شورای ملی تفویض نموده لذا در صورتیکه این انتقاد مورد موافقت رئیس دیوان عالی کشور واقع شود شخصاً میتواند بر حسب قانون مزبور مجدداً جلسه هیئت عمومی دیوان کشور را نسبت بموضوع فوق الذکر تشکیل داده تارای سابق خود را که دائر بعدم قبول دادخواست فرجامی از حکم مربوط بدعوی تصرف عدوانی بوده فسخ و الغاء نمایند و اعلام کنند که حکم دادگاه شهرستان در مورد مذکور مستنداً بقسمت دوم از ماده ۲۱ آئین دادرسی مدنی قابل فرجام است.

قانون وحدت رویه قضائی و رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور که مستند بان قانون بوده مطابق دلائلی که فوقاً ذکر شد مورد انتقاد واقع گردید و بنویسنده این مقاله ممکن است در نظر اول انتقاد و اعتراضی متوجه شود و آن انتقاد اینست با صدور آراء مختلف و مباین بایکدیگر از شعب دیوان عالی کشور که بالنتیجه رویه های مختلفی ایجاد خواهد شد که از لحاظ تفسیر قضائی هم نمیتواند مورد عمل و رویه عمومی واقع شود در اینصورت برای حفظ رویه قضائی با در نظر گرفتن الغاء قانون وحدت رویه قضائی چه باید کرد.

البته با تشکیلات فعلی دیوان کشور این انتقاد و اعتراض وارد بنظر میرسد زیرا تعدد شعبات دیوان کشور و تفاوت سطح معلومات مستشاران هر شعبه باشعبه دیگر موجب چنین وضعیتی شده است و بالنتیجه موجب رویه های مختلفی گردیده است ولی در صورتیکه **دیوان عالی کشور از سه شعبه تشکیل شود شعبه قبول و رد عرایض فرجامی شعبه حقوقی و شعبه جزائی** و هر شعبه مرکب از پانزده نفر که مجموعاً شعب دیوان کشور دارای چهل و پنج نفر عضو باشند دیگر اختلاف رویه قضائی بوجود نخواهد آمد و احتیاجی باین قبیل قوانین مخالف اصول نمیباشد و بنظر میرسد که در اول انقلاب ایران دیوان کشور بهمین وضع تشکیل شده بود و حتی در ممالک راقیه نیز دیوان کشور بهمین نحو تشکیل مییابد.

ولی وزرای سابق دادگستری بدون توجه بمعایب ازدیاد شعب دیوان کشور را باینصورت تشکیل داده اند و در نظر آنها دیوان کشور با دادگاههای بخش فرقی نداشته و میخواسته اند دیوان کشور را مانند دادگاههای بخش در صدور احکام تسریع نموده و کارها

## انتقاد از قانون وحدت رویه قضایی

بواسطه ازدیاد شعب متراکم نشود و این مانند همانست که میگویند ملا نصرالدین اطاقی داشت که در زمستان گرم و بیش از یک در نداشت ملا بفکر آن افتاد که اطاق خود را در زمستان گرمتر کند چون اطاق او یک در داشت تصور کرد اطاق او با داشتن یک در باینصورت درآمده اگر در های متعددی برای اطاق تهیه کند اطاق او گرمتر خواهد شد و همین عمل را انجام داد ولی اطاق او در زمستان بقدری سرد شد که دیگر قابل سکونت نبود.

این مثل جزء امثال سائره است و باید تصدیق کرد در هر زمانی و برای هر موضوعی میتوان امثالی را ذکر کرد تا مورد بحث را بیشتر روشن کند و اینگونه امثال لطیف هم از خصایص زبان فارسی است و بنابراین تصور میکنیم در اینمورد مثال بامثل منطبق میباشد.

آیا غیر از این تصور میکنید؟؟



پژوهشگاه علوم انسانی  
پرتال جامع علوم انسانی